

دراگان اسکوچیچ یه انتخاب مسأله‌دار و مبهم برای تیم ملی ایران بود. انتخابی که با هیچ متر و معیاری نمی‌توان آن را توجیه کرد اما تنگنایی که فوتبال ایران در آن قرار گرفته، این انتخاب را ناگزیر نشان می‌دهد. بعد از جدایی کارلوس کی‌روش، فدراسیون تاج ۶ ماه تمام را به بطالت گذراند و بعد از آن انتخابی داشت که بدترین گزینه ممکن بین کاندیداهای اندک به شمار می‌رفت. مارک ویلموتس برخلاف نام بزرگش در دوران بازیگری، در عصر مربیگری هیچ اعتبار و کارنامه قابل قبولی نداشت و به هیچ عنوان قابل قیاس با کی‌روش نبود اما تاج با هیاهوی بسیار و سر و صدای فراوان کوشید تا انتخاب خود را بهترین جلوه دهد ولی این ادعاهای پرطمطراق خیلی زود رنگ باختند، تیم ملی با ویلموتس به چاه ویل ناکامی افتاد، ویلموتس برف تهران را ندید و خیلی زود قراردادش را فسخ کرد و رفت.

پس با درخواست غرامت چند میلیون دلاری ویلموتس و قلب درد مصلحتی آقای رئیس ۵ ستاره، فدراسیون فوتبال چاره‌ای نداشت که به یک گزینه دم دستی و البته ارزان قیمت پناه ببرد. مردی که کم توقع و کم هزینه باشد و البته شناخت کافی از فوتبال ایران و مختصات عجیب و غریبش داشته باشد و بتواند تیم ملی را از پیچ خطرناک مرحله اول انتخابی عبور دهد.

دراگان اسکوچیچ با این ملاحظات گزینه بدی نیست اگرچه ورزش برای نیمکت تیم ملی بسیار ناچیز است اما انتخاب او یک اجبار برای فدراسیونی بود که رئیس ندارد، تیم ملی‌اش در لبه پرتگاه حذف از جام جهانی قرار گرفته، خزانه‌اش خالی است و البته هیچ گزینه دیگری هم ندارد!

اسکوچیچ اما این بی‌وزنی را می‌تواند با تمهیدات ویژه‌ای جبران کند. آنجا که در راست و چپ خود مردانی را بنشانند که اعتبار، رزومه، توانایی و البته ورزشان به اندازه‌ای قابل اعتنا باشد که بتوانند نیمکت تیم ملی را به اندازه‌ای حمیم و سنگین کنند تا بی وزنی او به چشم نیاید.

انتخاب دستیاران باکیفیت و درجه یک راهکار مهمی است که دراگان اسکوچیچ باید آن را به کار ببندد. او برای انتخاب همکارانش در دو ژانر خارجی و داخلی باید بهترین انتخاب‌ها را داشته باشد؛ انتخاب‌هایی که بتوانند او را در تمامی امور همراهی و کمک کنند. مردانی که چه از لحاظ ارتباط‌گیری و کانکشن با کلونی تیم و چه در حوزه فنی و تکنیکال به اندازه‌ای مفید و کاربردی باشند که تیم ملی حتی با اسکوچیچ هم بتواند به دورست‌ها بیندیشد و باکی از مقابله با رقبای بزرگ نداشته باشد. بی‌تردید انتخاب دستیاران شاید مهم‌ترین ماموریت و چالش سرمربی تیم ملی است که نقش کلیدی در موفقیت یا ناکامی وی ایفا خواهد کرد. اسکوچیچ باید با بهترین انتخاب‌ها در سمت راست و چپ خود روی نیمکت جدلی سخت را به سوی جام جهانی شروع کند. انتخاب دستیاران به اندازه انتخاب بازیکنان اهمیت دارد و می‌تواند در سرنوشت ایران در مسیر سخت جام‌جهانی قطر و جام ملت‌های چین اثرگذار باشد.

تئورسین‌های خارجی

انتخاب مربیان در حوزه همکاران خارجی که به نوعی دست راست و همه کاره تیم فنی سرمربی تیم ملی محسوب می‌شوند، اهمیت و ظرافت خاصی را می‌طلبد. مربیان موفق خارجی معمولاً برای انتخاب دستیاران بیشتر از هر نکته‌ای به کیفیت و کمیت آنها می‌نگرند. مردانی که در سایه یک نام بزرگ و البته موفق قرار می‌گیرند و تقریباً همه امور فنی تیم از حوزه طراحی تمرین، آنالیز، برنامه‌های تاکتیکی و… در ید آنها قرار می‌گیرد و آقای سرمربی بیشتر نقش ناظر و مدیر را ایفا می‌کند. نمونه متعالی و موفق این فرمول را باید سرالکس فرگوسن دانست. مردی که در طول دوران صدارت طولانی‌اش در منچستر یونایتد بیشتر یک مدیر بود تا سرمربی و همیشه امور فنی را تمام و کمال به دستیاران خود می‌سپرد.

در سایه سرالکس بود که مربیان بزرگی چون برایان کید، استیو مکلارن و کارلوس کی‌روش رشد کردند و بدل به مربیان بزرگی شدند. کید از یک مربی گننام در دسته سوم بدل به یک مربی لیگ برتری شد و روی نیمکت بلکبرن نشست. استیو مک لارن تا سرمربیگری تیم ملی انگلیس پیش رفت و نیمکت میدلزبورو، توتننه، ولفسبورگ و نیوکاسل را تجربه کرد و با میدلزبورو و توتنهت جام گرفت. کارلوس کی‌روش از کنار سرالکس به سرمربیگری رئال مادرید و تیم ملی پرتغال رسید تا در فوتبال پرتغال همطراز با مورینیو قرار بگیرد.

حتی در حوزه مربیان کروات که سال‌هاست به ایران آمده‌اند و البته کارنامه موافقی داشته‌اند، نمونه‌های اینچینی پرشمارند. مهم‌ترین و بزرگترین نمونه از دستیاران باکیفیت و همه کاره، برانکو ایوانکوویچ است. مردی که همراه با میروسلاو بلاژووویچ به ایران آمد و تئورسین و مغز متفکر نیمکت چیرو محسوب می‌شد تا جایی که بلاژ او را پروفسور خطاب می‌کرد. بعد از جدایی بلاژووویچ از تیم ملی برانکو با تصمیم صفایی فراهانی ارتقای پست گرفت و سرمربی تیم ملی ایران شد تا دوران سرمربیگری‌اش را با فوتبال ایران و تیم ملی ایران آغاز کند. برانکو با تیم ملی به جام جهانی ۲۰۰۶ صعود کرد و بعد از چند سال پرسه در کشورهای حاشیه خلیج فارس و شرق آسیا دوباره به ایران آمد، روی نیمکت پرسپولیس نشست و موفق‌ترین دوران یک دهه اخیر سرخ‌ها را رقم زد.

خود برانکو در دوران حضورش در پرسپولیس، از آندره پانادیچ و سرتن چوک استفاده کرد که هر دو در حوزه فنی یک همه کاره و یک چهره ممتاز بودند تا جایی که چوک بعد از دو فصل همکاری با برانکو، پیشنهاد حضور در کمیته آموزش فدراسیون فوتبال کرواسی را دریافت کرد.

اسکوچیچ اما با امثال بلاژووویچ و ایوانکوویچ تفاوت دارد. او در دوران حضور نسبتاً طولانی‌اش در فوتبال ایران از فولاد گرفته تا ملوان، خونه به خونه و صنعت نفت نشان داده به مربیگری فردگرایانه معتقد است و به دو پای خودش بیش از دو بال تکیه می‌کند.

دراگان را نمی‌توان صرفاً یک سرمربی و یک منیجر دانست، بلکه به نوعی او بخش پرنرگی از مسئولیت‌های مرتبط به حوزه‌های آنالیز، بدنسازی، طراحی تمرینات و تبیین برنامه‌های تاکتیکی را نیز خودش انجام می‌دهد و همکارانش صرفاً نقش مکمل را برای او ایفا می‌کنند. اسکوچیچ با این شیوه هدایت فردگرایانه البته موفقیت‌های نسبی کسب کرده و ناکام نبوده اما مدیریت نیمکت تیم ملی بی‌تردید پیچیده‌تر از یک تیم میانه جدولی لیگ برتر است. اسکوچیچ هرچند در تجربه‌های پیشین سرمربیگری‌اش در فوتبال ایران یک آچارفرانسه همه‌کاره بود اما قطعاً نمی‌تواند به‌تنهایی پیچ‌های سفت سر راه تیمی را باز کند که دغدغه‌ها و مسائل بسیاری را دارد و در یک پیچ خطرناک قرار گرفته. اسکو در تیم ملی باید رویکرد فردگرایانه‌اش را کنار گذاشته و با انتخاب دستیاران ممتاز و باکیفیت به کار تیم ورک روی بیاورد.

او در اولین گام در انتخاب دستیارهایش از مدل همیشگی مربیان کروات در فوتبال ایران استفاده کرد و مربی‌هایی از فضای فوتبالی شرق اروپا و نزدیک به کشورش را با خود به تیم ملی آورد. ملادن زگانیِر که سابقه کار در تیم زیر ۲۱ سال کرواسی را دارد و تونی اوسنیک که در تیم ملی اسلوونی کار کرده، انتخاب‌های او برای حضور در تیم ملی ایران هستند. اوسنیک اسلوونیایی که پیش‌تر در ۴ باشگاه کنار اسکوچیچ بوده و زگانیِر ۵۳ ساله که عضویت در کادر فنی جوانان کرواسی سنگین‌ترین برگ کارنامه مربیگری‌اش را می‌سازد، باید نقش بازوان چپ و راست را برای مردی ایفا کنند که در یک گذرگاه تاریخی قرار دارد. مردانی که چندان رزومه و نام بزرگی ندارند و کیفیت کار آنها بر ما پوشیده است.

در این مسیر به نظر اسکوچیچ به کی‌روش اقتدا کرده که در نقش یک رئیس در تیم ملی همه کاره بود و بقیه زیر سایه کی‌روش قرار داشتند. او می‌خواهد مثل کی‌روش در تیم ملی نفر اول و آخر باشد و از همین رو دستیارانش را با این معیار گزینش کرده اما مشکل اینجاست که اسکوچیچ هرگز کی‌روش نیست و از ظرفیت‌ها، توانایی، کیفیت و مدیریت مربی پرتغالی بی بهره است.

در یک نگاه بدبینانه حتی می‌توان او را به ویلموتس تشبیه کرد که به نیمکت تیم ملی ایران بیشتر نگاه تجاری داشت و کادر فنی‌اش را با چهره‌های غیرکارآمد و بی‌رزومه‌ای و حتی با بادی گارد بست، مردانی که بیشتر برای پر کردن نیمکت تیم ملی آمده بودند تا از قرارداد چرب آقای مربی چیزی نصیب‌شان شود. اگرچه بی‌رحمانه است که اسکوچیچ را همانند ویلموتس ببینیم. او با رفتارش در ابتدای راه ثابت کرده که از فرصتی که فوتبال ایران سخاوتمندانه پیش پای او قرار داده، می‌خواهد به بهترین شکل استفاده کند و از نیمکت ایران سکویی برای پرتاب خود بسازد اما این هدف به نظر با این دستیاران دور از دسترس می‌نماید.

تیم جمع‌کن ایرانی

انتخاب دستیار ایرانی معمولاً یکی از چالش‌های بزرگ مربیان خارجی در ایران بوده. آنها که روحیه جاه طلب و فردگرای مربیان ایرانی را بر نمی‌تابند و معمولاً به همزیانان خود اعتماد می‌کنند. اینکه سرمربی خارجی تیم ملی الزماً باید دستیار داخلی داشته باشد، یک عرف در فوتبال است اما الزامی به اجرای این عرف نیست. این البته یک اصل و عرف نانوشته در فوتبال دنیاست که مربیان خارجی در همه جای دنیا به همکاران همزیان و تیم خود بیشتر اعتماد می‌کنند و کار را به آنها می‌سپارند اما در ایران اتمسفر حاکم بر مناسبات فوتبال و رویکرد سازش‌ناپذیر مربیان ایرانی که معمولاً حضور به عنوان نفر دوم را دوست ندارند، به این عرف جهانی دامن می‌زند و آنها را از کار با مربیان ایرانی برحذر می‌دارد.

نمونه روشن آن را می‌توان در دوران طولانی کارلوس کی‌روش دید. آنجا که مربی پرتغالی هرگز حاضر نشد یک دستیار به معنای واقعی کلمه مربی با ملیت ایرانی در کنار خود داشته باشد. علیرضا منصوریان، مجید صالح، علی کریمی و جواد نکونام هر کدام در مقاطعی بسیار کوتاه کنار کی‌روش قرار گرفتند اما روحیه دیکتاتورمآبانه و برخورد‌های چکشی کی‌روش را تاب نیاورده و خیلی زود کناره‌گیری کردند. کی‌روش معمولاً در تیم ملی شَأن و جایگاه ویژه‌ای برای مربیان ایرانی قائل نبود و ماموریت‌های سخیف و پیش پا افتاده‌ای از چیدن فیف در زمین تا دید زدن تمرینات حریفان از روی تپه و حتی پیک نامه‌بر را به آنها واگذار می‌کرد. تنها مربی ایرانی که ۸ سال تمام حاضر شد در کنار کی‌روش بماند و این فرصت را حتی به قیمت نگاه بالا به پایین کی‌روش از دست نداد، مارکار آقاجانیان بود که البته بعد از ۸ سال حضور در کنار سرمربی پرتغالی، باز هم کسی به او اعتماد نکرده؛ حتی یک تیم لیگ یکی!

در دوران ویلموتس اما ماجرا تغییر کرد و وحید هاشمیان به عنوان یکی از مربیان نسل جوان و تحصیلکرده ایرانی کنار سرمربی بلژیکی قرار گرفت اما ویلموتس حتی برای گرم کردن بازیکنان در ابتدای تمرینات نیز به هاشمیان اعتقادی نداشت و بادِیگاردش بیشتر کنارش بود تا وحید! از سوی دیگر روحیه سرد و خاص وحید نیز سبب شده بود که او کمتر با کادر فنی بلژیکی و حتی بازیکنان ارتباط بگیرد و حتی نتوانست به عنوان پل ارتباطی بین ویلموتس و بازیکنان عمل کند و وسیله وصل باشد.

نمونه پررنگ دیگر از نگاه نازل مربیان خارجی به جغرافیای فوتبال ایران آندرهآ استراماچونی است که هرگز حاضر نشد یک دستیار ایرانی ولو به شکل دکور در کنار خود داشته باشد و تنها غلامپور را به عنوان مربی گلرها پذیرفت.

در تیم ملی دوران اسکوچیچ اما انتخاب مربی ایرانی در کنار سرمربی اهمیت بسیاری خواهد داشت. اسکوچیچ با توجه به شناختش از فوتبال ایران، نسبت به کی روش و ویلموتس مزیت ویژه‌ای دارد و انتخابش از میان گزینه‌های ایرانی برای دستیاری واقع بینانه‌تر خواهد بود. اسکوچیچ این حق را دارد با شناخت و از میان ارتباطات خود با چهره‌های فوتبال ایران دستیارش را انتخاب کند. باید دید توقع او از دستیار ایرانی‌اش چیست و بر اساس چه ملاک‌هایی دستیارش را انتخاب خواهد کرد. به‌طور مثال انتخاب شخصیتی مثل کریم باقری مزایای متفاوتی با انتخاب وحید هاشمیان دارد، یا انتخاب پیروز قربانی نسبت به دیگران متفاوت است. هر کدام از اینها با توجه به روحیه، شخصیت و البته مسیری که بعد از آویختن کفش‌ها رفته‌اند، با توجه به سبک و سلوکنشان می‌توانند کارآیی مختلفی داشته باشند.

نقش دستیار ایرانی تیم ملی در این برهه زمانی بسیار کلیدی و حایز اهمیت است. اسکو با توجه به روحیه فردگرایش بعید به نظر می‌رسد فضای فنی در اختیار همکار ایرانی‌اش قرار دهد اما مربی ایرانی باید حلقه واسط بین سرمربی کروات و بازیکنان باشد. یک تیم جمع کن حرفه‌ای که با کاریزمایش تمامی حاشیه‌های ریز و درشت تیم را جمع کند و با مقبولیتش بتواند بین مربی و بازیکنان یک حلقه واسط باشد.

نمونه موفق این کاراکتر، کریم باقری در پرسپولیس است. مردی که ۴ سال در کنار برانکو نقش یک بزرگتر و یک تیم جمع کن حرفه‌ای را ایفا کرد و بعد از آن برای کالدرون نیز همین ماموریت را انجام داد. مردی که ردپایش در موفقیت‌های پرسپولیس پررنگ است.

دراگان اسکوچیچ خود می‌تواند تشخیص دهد که با کدام گزینه چه نیازهایی در کادر فنی‌اش برطرف می‌شود. این تشخیص برعهده دیگران نیست، برعهده فدراسیون فوتبال هم نیست و فقط شخص سرمربی می‌تواند به این پرسش پاسخ دهد که کدام دستیار به کارش می‌آید. او است که باید انتخاب کند چه کسی به کار او می‌آید و چه کسی برای او چه کاری انجام دهد.



سعید آقایی

Saeed Aghaee

Dragan Stokich